

گوناگونی فرهنگی و ضرورت پاسداری از آن

کاووس سیدامامی^۱

چکیده

گوناگونی فرهنگی روندی گریزناپذیر در جهان کنونی است که به واسطه جهانی شدن و فراگیر شدن ارتباطات شتابی دوچندان گرفته است. در این نوشتار به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که اگر در جهان امروز در هیچ جامعه‌ای و از جمله در ایران امکان تحقق یگانگی فرهنگی یا ایجاد نوعی فرهنگ یکدست و یکپارچه وجود ندارد، چگونه می‌توان سیاستی فرهنگی شالوده‌ریزی کرد که به وحدت ملی بینجامد؟ ضمن انتقاد از انواع گفتمان‌های یگانه‌باور که سودای شالوده‌ریزی جامعه و فرهنگی یگانه و یکدست در سر دارند، در دفاع از گوناگونی فرهنگی و چندگانگی هویتی استدلال می‌شود و با تکیه بر همان استدلال‌ها و با عنایت به شرایط خاص تاریخی و فرهنگی ایران، در پیش گرفتن سیاستی فرهنگی که توانایی جذب آحاد مختلف جامعه ایران را داشته باشد پیشنهاد می‌شود.

واژه‌های کلیدی

گوناگونی فرهنگی، ملت‌باوری، هویت، یگانه‌باوری فرهنگی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۹/۲۷

seyedemami@isu.ac.ir

۱. دانشیار جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)

مقدمه

در جهان امروز سخن از یگانگی فرهنگی چندان جایگاهی ندارد زیرا کمتر کشوری را می‌توان یافت که در آن فرهنگی یکپارچه و بری از چندگانگی‌های ناشی از خرده‌فرهنگ‌های گوناگون دیده شود. افسانه فرهنگ یگانه ریشه در تک‌نگاری‌های انسان‌شناسانی داشت که قبایل و اقوام پیشامدرن کوچک را مطالعه می‌کردند؛ اما امروزه حتی چنین جوامعی را با توجه به انواع فرایندهای دگرگونی اجتماعی و فرهنگی، از جمله نوسازی، نمی‌توان دارای فرهنگی به معنی دقیق کلمه یگانه دانست. اما در دوران معاصر فرایندهای پر دامنه و جهان‌گستر، همچون نوسازی در طول قرن بیستم و اکنون جهانی شدن و گسترش تماس‌ها و ارتباط‌ها میان مردم جوامع گوناگون و آزادی‌هایی که مردم در تعریف و کنار هم چیدن پایگاه‌های هویتی گوناگون کسب کرده‌اند گوناگونی فرهنگی^۱ را به یکی از ویژگی‌های همه کشورهای جهان تبدیل کرده است.

در برابر این واقعیت جامعه‌شناختی عصر ما، انواع گفتمان‌های یگانه‌باور^۲ با گوناگونی فرهنگی از در مخالفت درآمده‌اند و آن را مانع پیشبرد پروژه‌های سیاسی خود دانسته‌اند. این گفتمان‌ها به انواع شیوه‌ها با طرح هرگونه بحثی در دفاع از گوناگونی فرهنگی مخالف‌اند و معمولاً از فرهنگ و هویتی واحد پشتیبانی می‌کنند. در ابتدای دوران مدرن، گفتمان ملت‌باوری (ناسیونالیسم) نقش پیشتاز را در یگانه‌سازی فرهنگی برعهده داشت و چنین تلاشی را لازمه ملت‌سازی و پی‌ریزی یک اجتماع سیاسی واحد

1. Cultural Diversity

در متن حاضر ترجیح داده شده است از گوناگونی فرهنگی به جای تنوع فرهنگی که مفهومی مصطلح‌تر است استفاده شود.

2. Monist

برای مونیسیم monism واژه یگانه‌باوری به‌کار رفته است. بدیهی است که این واژه ربطی به یگانه‌پرستی یا خدا‌باوری ندارد و در برابر pluralism یا «چندگانه باوری» (تکثرگرایی) قرار می‌گیرد.

❖ سال سیزدهم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۹۱

به نام ملت می دانست. در دوره کنونی، یعنی در دهه‌های پایانی قرن بیستم و دهه اول قرن بیست و یکم، شاهد آن بوده‌ایم که انواع بنیادگرایی‌ها گفتمانی یگانه‌باور را ترویج کرده‌اند و گوناگونی فرهنگی را مردود دانسته‌اند.

در این مقاله تلاش می‌شود تا در دفاع از گوناگونی فرهنگی استدلال شود و این گزاره را پیش رو قرار دهیم که با توجه به گریزناپذیری چندگانگی^۱ فرهنگی در عصر کنونی، برای حفظ وحدت ملی چاره‌ای جز آن نیست که چندگانگی مذکور را بپذیریم و بر آن بنیاد فرهنگ ملی خود را تعریف و نهادهای سیاسی را سازمان‌دهی کنیم. در خلال طرح مباحث عام در مورد ضرورت پاسداشت گوناگونی فرهنگی، با نگاهی ویژه به ایران و شرایط فرهنگی گذشته و حال آن، رویکردی مبتنی بر چندگانه‌باوری (پلورالیسم) فرهنگی برای ایران ارائه خواهد شد.

مفهوم گوناگونی فرهنگی در عرصه بین‌المللی

در سال‌های اخیر مفهوم گوناگونی فرهنگی به عنوان یک حق و یک ارزش از سوی متفکران، فلاسفه، حقوق‌دانان، اصحاب دین و مصلحان اجتماعی در مجامع و عرصه‌های گوناگون فرهنگی، علمی و سیاسی مطرح شده است. در مجامع بین‌المللی نیز میثاق‌هایی درباره موضوع گوناگونی فرهنگی به تصویب رسیده است که از آن جمله می‌توان به کنوانسیون پاسداری از میراث فرهنگ معنوی یونسکو در سال ۲۰۰۳^۲ و کنوانسیون حفظ و ترویج گوناگونی بیان‌های فرهنگی در سال ۲۰۰۵^۳ اشاره کرد.

آنچه معمولاً از گوناگونی فرهنگی استنباط می‌شود تنوع زبان‌ها، آداب و رسوم، سبک‌های زندگی، باورها، عقاید، دست‌ساخته‌ها، آثار هنری، ابزارها، سبک‌های

1. Plurality

2. Convention for the Safeguarding of Intangible Cultural Heritage

3. Convention on the Protection and Promotion of the Diversity of Cultural Expressions

معماری، مناسک و سایر شیوه‌های بیان فرهنگی است که در میان مردم یا گروه‌های مختلف اجتماعی یافت می‌شود. در جهان امروز، با توجه به رشد شتابان انواع تکنولوژی‌های ارتباطی و گسترش مسافرت‌ها و رفت و آمد میان فرهنگ‌ها، فشارهای فزاینده‌ای در جهت یکسان‌سازی فرهنگ‌ها و نابودی تدریجی فرهنگ‌های کوچک‌تر و حاشیه‌ای‌تر وارد می‌شود. بسیاری از زبان‌های محلی یا بومی از سوی زبان‌های رسمی کشورها (زبان ملی) یا زبان‌های کاربردی^۱ در معرض تهدید قرار دارند و به تدریج از شمار کاربران آنها کاسته می‌شود. از سوی دیگر، تجاری شدن روزافزون همه حوزه‌های زندگی و ورود کالاهای مصرفی غربی سبب شده که الگوهای فرهنگی محلی به سود الگوهای عمومیت یافته‌تر جهانی که قدرت رقابتی بیشتری در بازار دارند کنار روند و به تدریج به فراموشی سپرده شوند (Unesco, 2009: 13). یک نمونه بارز پوشش‌های محلی در کشور خودمان است که به مرور زمان در رقابت با محصولات تولید انبوه الگوبرداری شده از کشورهای غربی به تدریج از بازار حذف می‌شوند. گیوه‌های دست‌ساز و کلاه‌های چندمنظوره نمدی جای خود را به کفش‌های ساخته‌شده از مواد مصنوعی ارزان قیمت و کلاه‌های حصیری ساخت چین داده است.

البته همه فرهنگ‌ها، حتی در عصر پیشامدرن، مدام تطور و انکشاف می‌یابند و نمی‌توان آنها را ایستا فرض کرد. به قول آلن تورن، «فرهنگ، جوهر یا هویتی تثبیت‌شده نیست بلکه برساخته‌ای در حال تغییر و تحول است» (2004: 217-219). آنچه در عصر کنونی با گذشته متفاوت می‌نماید شتاب تغییرات فرهنگی است که به واسطه فرایندهای

1. Vehicular languages

منظور زبان‌هایی است که فرد برای کارایی و تحرک اجتماعی عمودی در جوامع امروزی به آنها نیاز قطعی دارد، مثل انگلیسی در هند یا ماندارین در چین.

❖ سال سیزدهم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۹۱

جهانی شدن عارض تقریباً همهٔ اجتماع‌های بشری شده است. از یک‌سو نمی‌توان دگرگونی‌های ناگزیر فرهنگی را الزاماً ناپسند دانست و بر حفظ همهٔ سنت‌های فرهنگی اصرار ورزید و از سوی دیگر نمی‌توان نسبت به زوال تدریجی گوناگونی فرهنگی موجود در جهان در اثر فرایندهای یکسان‌ساز جهانی شدن بی‌تفاوت ماند.

دفاع از حقوق فرهنگی اجتماع‌های متفاوتی که درون یک جامعه یا فرهنگ بزرگ‌تر زندگی می‌کنند به یکی از موضوعات مرتبط با حقوق بشر تبدیل شده است و کشورهایی که نظام‌های مردم‌سالار دارند خود را ناگزیر از پذیرش حقوق فرهنگی جمعیت‌های اقلیت دیده‌اند. امروزه چندین کشور اروپایی و غیراروپایی از جمله استرالیا، کانادا و انگلستان خود را رسماً کشورهای پیرو چندفرهنگ‌گرایی^۱ تعریف می‌کنند و کشورهایی هم که با ایدهٔ مذکور موافق نیستند با توجه به واقعیت گوناگون فرهنگی موجود در میان اتباع و ساکنان، ناگزیر از تن دادن به ترتیب‌هایی هستند که به موجب آن گوناگونی فرهنگی عملاً پذیرفته می‌شود. فرانسه نمونهٔ خوبی در این زمینه است که با وجود خودداری از پذیرش مشی چندفرهنگ‌گرا و اصرار بر یکپارچگی زبان و هویت فرانسوی، عملاً به اجتماع‌های اقلیت گوناگونی که چه به‌عنوان مهاجر و چه به‌عنوان ساکنان قدیمی در خاک فرانسه زندگی می‌کنند آزادی بیان فرهنگی داده است.

علاوه بر فرایندهای کلان جهانی که از جهاتی تهدید علیه گوناگونی فرهنگی محسوب می‌شوند، برخی گفتمان‌ها در گذشته و امروز در تقابل آشکار با گوناگونی فرهنگی قرار داشته‌اند و پیشبرد پروژه‌های عمدتاً سیاسی خود را تنها از طریق تبلیغ و ترویج فرهنگی یگانه و یک هویت اجتماعی تک‌واره^۲ میسر دانسته‌اند.

1. Multiculturalism
2. Singular

گفتمان‌های مخالف با گوناگونی فرهنگی

گفتمان‌های گوناگونی در قالب انواع «خاص‌گرایی‌ها»^۱ در تلاش‌اند تا فرهنگ و هویتی یکسان را به هر بهایی به مردم بقبولانند یا تحمیل کنند و این یکدستی فرهنگی یا هویتی را محملی برای پیشبرد پروژه‌های سیاسی خود کنند. البته اشتراک در ارزش‌های فرهنگی یا اشتراک هویت با دیگران می‌تواند در خدمت بهبود اوضاع زندگی مردم و موفقیت دولت‌ها در پیاده کردن انواع طرح‌های سیاسی و عمرانی ملی قرار گیرد و به‌طور کلی یکی از ارکان سازنده «سرمایه اجتماعی»^۲ باشد. اما گفتمان‌های خاص‌گرا فراتر از توجه صرف به اشتراک فرهنگی یا هویتی به‌عنوان سرمایه‌ای اجتماعی می‌روند و اساساً به ایجاد مرزبندی‌های هویتی با «دیگرانی» که دشمن یا تهدیدکننده کیان و موجودیت «درون‌گروه» یا «گروه خودی» فرض شده‌اند می‌پردازند و آن را دست‌مایه بسیج تنفر برای مقابله با رقیبان سیاسی یا ایجاد وحدت و بسیج اجتماعی برای به حرکت درآوردن توده‌ها می‌کنند. یکی از نمونه‌های کلاسیک گفتمان‌های خاص‌گرا، ملت‌باوری (ناسیونالیسم) است که با توسل به انواع افسانه‌ها و اسطوره‌های قومی و برجسته ساختن عناصری از گذشته تاریخی و حتی جعل و تحریف تاریخ نیاکان و افسانه‌های پیدایش و تداوم تاریخی، به برساختن یک فرهنگ ملی یگانه و ترویج هویتی تک‌واره اهتمام داشته است. ملت‌باوری نیروی بسیج‌کنندگی شگرفی را در تاریخ معاصر به منصفه ظهور رسانده و عامل تهییج و تحرک میلیون‌ها انسان در سراسر گیتی بوده است. ملت‌باوری هم عامل وحدت‌بخش و خلق‌کننده ملت‌ها و تلاش آنان برای پیشرفت و توسعه بوده است و هم ایدئولوژی‌ای در خدمت جنگ و کشتار انسان‌ها.

1. Particularisms

۲. چکیده‌ای از پایه‌ای‌ترین بحث‌های مربوط به سرمایه اجتماعی را می‌توانید در اثر زیر بیابید: تاجبخش، کیان، (۱۳۸۴)، سرمایه اجتماعی (اعتماد، دموکراسی و توسعه)، ترجمه افشین خاکباز و حسین پویان، چاپ اول، تهران: شیرازه.

گوناگونی فرهنگی و ضرورت ... ❖ ۱۷۵

سال سیزدهم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۹۱

میلیون‌ها نفری که به واسطه بلندپروازی‌های ملت باورانه ناپلئون در جنگ‌های چند ساله او کشته شدند و ده‌ها میلیون تنی که در جنگ جهانی دوم به واسطه ناسیونالیسم توسعه‌طلبانه هیتلر و رایش سوم به کام مرگ فرو رفتند تردیدی بر جا نمی‌گذارد که این‌گونه گفتمان‌های خاص‌گرای هویتی می‌توانند به تنفر، خشونت و جنگ بینجامند.

موضوع خاص‌گرایی فرهنگی^۱ را معمولاً به‌عنوان جنبشی واکنشی به گرایش‌های یکسان‌ساز و عام‌گرایانه^۲ جهانی شدن در نظر می‌گیرند. خاص‌گرایی را در یک تعریف کلی می‌توان،

رجوع و اتکا به برخی عناصر فرهنگی و هویت‌بخش در شیوه‌ها، اعمال و ایده‌های یک گروه یا اجتماع دانست که به‌مثابه عناصری بی‌همتا و متمایز از ویژگی‌های فرهنگی دیگران تفسیر شده است. خاص‌گرایان فرهنگی درکی جوهری یا ذات‌باورانه از فرهنگ دارند و تساهل و همزیستی فرهنگی و نیز چندگانگی فرهنگی را بر نمی‌تابند (گل‌محمدی، ۱۳۸۱: ۱۵۵ - ۱۵۴).

مانوئل کاستلز بنیادگرایی‌های دینی، ملی و قومی را که در جهان امروز در همه جا گسترده‌اند، واکنش‌هایی خاص‌گرایانه به فرایند جهانی شدن و پدیدار شدن «بحران هویت و معنا» در میان گروه‌ها و بخش‌هایی از مردم جهان می‌داند (۱۳۸۵: ۲۳ - ۲۲). انواع خاص‌گرایی‌ها یک سنت یا فرهنگ فراگیر را مفروض می‌گیرند و با تحریف‌های گوناگون می‌کوشند آن را به‌عنوان جوهری ثابت و پایدار و مصون از هرگونه انتقاد یا تعرض تعریف کنند و در افکار پیروان خود جا بیندازند (Portella, 2004: 228).

در واکنش به دنیای سرکشی که به سوی آینده نامعلومی در حرکت است و به انواع

1. Cultural Particularism
2. Universalistic

اضطراب‌ها دامن می‌زند، گرایش‌های فکری و جنبش‌هایی شکل گرفته‌اند که وسواس‌گونه می‌کوشند به ریشه‌های خود دست یابند و گذشته را در قالب‌های ادراکی به غایت ذهنی احیاء کنند. این گرایش‌ها و جنبش‌ها نیز معمولاً به برداشتی از فرهنگ بومی خود می‌رسند که چاره‌ای جز تقابل با دنیای کنونی و تحمیل الگوهای فرهنگی تنگ‌نظرانه و یگانه‌باور ندارند. به قول هله بژی، «گویی مسیر بی‌روح و نامعلوم آینده به سوی ریشه‌هایمان تغییر جهت می‌یابد؛ گویی «شدن» در دنیای امروز تنها بر حسب نوعی بازگشت می‌تواند تجربه شود.» بژی با تأمل در تجربه‌هایی که از انواع پروژه‌های بازگشت به فرهنگ ناب بومی در جهان معاصر داشته‌ایم، اظهار تأسف می‌کند که این‌گونه «رؤیاهای فرهنگی» به «ابداع سیاسی انسانی‌تر منجر نشده است.» «اعاده حیثیت از ارزش‌های فرهنگی بومی در کشورهای از استعمار رسته سرچشمه‌ای بارور برای آزادی‌های سیاسی نبوده است» (Beji, 2004: 220).

بنیادگرایی‌های دینی که در نیمه دوم قرن بیستم و ابتدای قرن بیست‌ویکم در همه جای دنیا سربرآورده‌اند اساساً تلاشی محسوب می‌شوند برای برساختن هویتی که هدف از آن انطباق رفتار فردی و نهادهای جامعه با هنجارهای برگرفته از احکام دینی با تفسیر مراجع مقتدری است که خود را مفسر دین می‌دانند (کاستلز، ۱۳۸۵: ۳۰). به عبارت دیگر هویت بنیادگرا توسط رهبرانی برساخته می‌شود که پروژه فرهنگی خود را به‌ناچار در قالبی سیاسی دنبال می‌کنند و از مواد و مصالحی که دین و سنت‌های دینی در اختیارشان نهاده است دست به‌گزینش و تفسیر می‌زنند. کاستلز بنیادگرایی‌های دینی را در کنار ملت‌باوری‌های مبتنی بر قومیت یا قلمروهای سرزمینی و برخی خاص‌گرایی‌های فرهنگی در دسته‌بندی «هویت‌های مقاومت» قرار می‌دهد. این‌گونه هویت‌ها به‌دست کنشگرانی ساخته می‌شود که در شرایطی

قرار گرفته‌اند که از طرف منطق سلطه تهدید می‌شوند و در معرض ارزش‌زدایی و تحقیر قرار دارند (همان: ۲۴). اما واکنشی که این‌گونه جنبش‌های خاص‌گرا از خود نشان می‌دهند در جهت برساختن «هویتی تکواری» به تعبیر آمارتیاسن (۱۳۸۸) است، یعنی هویتی که صرفاً اعضای یک گروه یا اجتماعی را بر مبنای یکی از پایگاه‌های هویتی یا یکی از چندین هویتی که دارند طبقه‌بندی می‌کند و منکر هویت‌های دیگر یا پایگاه‌های هویتی دیگر اعضای گروه یا اجتماع می‌شود. گویی تنها آن هویت است که اهمیت دارد و بس. دیگر، انسان بودن او معنای دیگری ندارد.

همین‌که مشخص شد مردی که در برابر ما قرار دارد مسلمان است کافی است تا من هندو او را دشمن خود بیندارم و با قمه فرقهش را بشکافم یا همین که پی‌بردم او یک توتسی است، من هوتو باید او را به قتل برسانم و خانه‌اش را آتش بزنم. دیگر هیچ شناسه دیگری از او نمی‌خواهم بدانم؛ اینکه او هم به زبان من سخن می‌گوید، رنگ پوست ظاهرش شبیه من است، پدر است، همسر دارد، اجدادش هم در کنار من زندگی کرده‌اند یا دست کم یک انسان است، هیچ‌یک از این مشخصات دیگری که آنها نیز بر سازنده هویت او محسوب می‌شوند در شرایط حاضر که آنها دارند ما را می‌کشند و اموالمان را نابود می‌کنند مهم نیست؛ فقط انتساب او به گروه هویتی دیگر در آن لحظه کافی است که او را زنده نخواهم.

این‌گونه است که بسیج احساسات بر پایه هویت‌های تکواری به نیروی اجتماعی و سیاسی عظیمی بدل می‌شود و از دل آن خشونت برمی‌خیزد.

تصویری که از دیدگاه‌های یگانه‌باور و هویت‌های تکواری و به‌طور کلی گفتمان‌های خاص‌گرا در اینجا ارائه شد همیشه قرار نیست با این شدت و در این ابعاد محقق شود؛ اما اینگونه گفتمان‌ها حداقل نقشی که ایفا می‌کنند مخالفت یا

ضدیت با گوناگونی فرهنگی و هویتی است. پروژه آرمانی گفتمان‌های مذکور قالب‌ریزی همه مردم در الگوهای یکسانی از اندیشه و عمل است. حال این قالب‌ریزی را اگر نشد به کمک آموزش، تلقین و تبلیغات انجام داد باید به زور متوسل شد و به‌رغم میل و اراده آنان الگویی از زندگی را به ایشان ارائه داد که به خیر و صلاحشان است. تلاش برای برساختن هویت‌ها، به‌ویژه هویت‌های مقاومت مثل هویت‌های ملی، دینی، قومی-ملی و غیره، در شرایطی که گروه‌هایی از مردم تحت ستم قرار دارند و برای رهایی خود از یوغ صاحبان زور تلاش می‌کنند امری است ناگزیر و در بسیاری موارد به لحاظ اخلاقی قابل توجیه است. اما باید متوجه خطر پروژه‌های هویتی بود. زیرا این پروژه‌ها می‌توانند از حدود معقول خود خارج شوند و به ابزاری برای درهم شکستن هرگونه تفاوت و تنوع تبدیل شوند. یک شیوه بازدارندگی این است که تلاش‌های هویت‌ساز تلاش‌های دیگر برای برساختن هویت‌های متفاوت را بپذیرند و به آنها احترام بگذارند. به قول آلن تورن، «ما تنها در شرایطی مجازیم در جستجوی راه‌حل خود باشیم که حق دیگران را برای یافتن راه‌حل‌های جداگانه خود به رسمیت بشناسیم» (2004: 219).

در دفاع از گوناگونی فرهنگی

بیشترین دفاع رسمی از گوناگونی فرهنگی را در جوامع دموکراتیک غربی و در ارتباط با فرهنگ مهاجرانی که به این کشورها آمده‌اند و ساکن شده‌اند می‌شنویم. مشی پذیرش و حمایت از گوناگونی فرهنگی در برخی کشورها به سیاستی رسمی به‌نام «چندفرهنگ‌گرایی» تبدیل شده است. اما جوامعی نیز وجود دارند که بدون پیروی از یک سیاست رسمی چندفرهنگ‌گرا، چندگانگی فرهنگی را می‌پذیرند و آن را در زمره

❖ سال سیزدهم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۹۱

حقوق اقلیت‌های فرهنگی یا قومی خود می‌دانند. موضوع حقوق فرهنگی یکی از جنبه‌های حقوق بشر در دنیای امروز تلقی می‌شود. به‌طور نمونه، کیملیکا با اتکاء به نظریه عدالت جان راولز و بسط آن به روابط میان فرهنگ‌ها، نظریه‌ای لیبرالیستی درباره چندفرهنگ‌گرایی ارائه داده است که بر اساس آن اقلیت‌ها باید از حقوق فرهنگی برخوردار باشند. البته از دید او اقلیت‌های ملی یا ملت‌های اقلیت که در چارچوب یک کشور - ملت قرار دارند اما دارای سابقه خودمختاری یا استقلال هستند قوی‌ترین ادعا را در مورد حقوق فرهنگی خود دارند و می‌توانند مدعی خودگردانی یا استقلال فرهنگی کامل باشند. اما در مورد مهاجرانی که وی آنها را «اقلیت‌های قومی» می‌نامد، چون به تصمیم خود به سرزمین تازه مهاجرت کرده‌اند، نمی‌توان همان حقوق را تعمیم داد؛ اگرچه اینان حق حفظ زبان و فرهنگ خود را دارند و نباید هیچگونه تبعیض علیه‌شان به دلیل منشأ ملی یا تفاوت‌های فرهنگی‌شان با فرهنگ سرزمین مهاجرپذیر به‌عمل آید (Kymlicka, 1995: 131-150).

بیکو پارخ، فیلسوف سیاسی معاصر هندی، همه جنبش‌هایی را که خواستار گوناگونی فرهنگی و شناسایی فرهنگ و هویت متفاوت‌شان هستند در یک ویژگی مشترک می‌داند: «مقاومت در برابر گرایش‌های همگون‌ساز^۱ جامعه بزرگ‌تر بر مبنای این باور که تنها یک راه درست، حقیقی یا به‌هنگار برای فهم و سازمان‌دهی حوزه‌های زندگی وجود دارد» (1: 2000). این جنبش‌ها همگی می‌خواهند جامعه بزرگ‌تر دریابد و بپذیرد که تقاضای آنان برای متفاوت بودن امری سطحی و جزئی نیست، بلکه از ویژگی‌هایی سرچشمه می‌گیرد که از دید آنان هویتشان و بخشی از خودفهمی آنان را تشکیل می‌دهند. به باور پارخ پذیرش تفاوت‌ها در جامعه مستلزم تغییراتی در

1. Assimilationist

ترتیب‌های حقوقی جامعه است؛ اما احترام به تفاوت‌ها نیازمند دگرگونی در نگرش‌ها و شیوه‌های اندیشیدن دربارهٔ دیگرانی است که با آنان متفاوت هستیم. گودیکانست نیز بهبود روابط میان مردم را در جوامعی که در آنها چندگانگی فرهنگی وجود دارد تنها از این راه میسر می‌داند که به هویتی که دیگران برای خود قائل می‌شوند احترام گذاشته شود (۱۳۸۳: ۷۶). او معتقد است تنها زمانی می‌توان امیدوار بود که بتوان همراه هم جامعه‌ای تشکیل داد و در صلح و صفا به سر برد که دیگران را آن‌طور که هستند بپذیریم و در پی آن نباشیم که آنان را کنترل کنیم یا تغییر دهیم.

آنگاه که می‌کوشیم دیگران را تغییر دهیم و مطابق الگوهای فرهنگی خود درآوریم آنان نیز به ناچار حالت تدافعی می‌گیرند و بنای ناسازگاری را می‌گذارند. باید گوناگونی در جامعه را پذیرفت و با هویت‌های فردی و اجتماعی متفاوت با احترام رفتار کرد (همان: ۲۶۲).

شواهد زیادی در جهان معاصر وجود دارد مبنی بر اینکه خرده‌فرهنگ‌های قومی، مذهبی، منطقه‌ای معمولاً زمانی گرایش به رویارویی با هویت و فرهنگ ملی پیدا می‌کنند که دولت مرکزی یا گروه اکثریت، هویت‌های متفاوت آنان را نادیده می‌گیرد، تحقیر می‌کند یا مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد و دست به همگون‌سازی (آسیمیلیسیون) می‌زند. زمانی که چنین فشارهایی وارد آمد هویت‌ها و فرهنگ‌های اقلیت نیز در جهت مقابل گرایش می‌یابند و به تعبیر سین، به هویت قومی، مذهبی یا منطقه‌ای خود «وابستگی تک‌واره» می‌یابند. بنابراین، نفی گوناگونی فرهنگی و تلاش‌های عامدانه و برنامه‌ریزی شده برای زوال تدریجی یا از میان بردن آن در بیشتر مواقع پیامدی واژگون دارد و سبب تحریک احساسات خاص‌گرایانه در گروه تحت فشار و غلتیدن به دامان هویت‌های تک‌واره می‌شود. از سوی دیگر، بسیاری از

❖ سال سیزدهم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۹۱

رهبران گروه‌های قومی یا مذهبی اقلیت نیز فرصت را مناسب می‌بینند و به‌طور فعال درگیر بسیج احساسات خاص گرایانه قومی، مذهبی و منطقه‌ای می‌شوند تا بتوانند جنبشی را برای پیشبرد خواست‌های گروهی (یا حتی فردی) به راه بیندازند. اما آنچه در این میان مهم است نوع واکنش نهادهای سیاسی هر کشور به این‌گونه اقدام‌ها است. در جوامع دموکراتیک و در کشورهایی که نهادهای سیاسی پاسخگو وجود دارند معمولاً در برابر این‌گونه جنبش‌های هویتی، انعطاف‌پذیری زیادی وجود دارد و به برخی از خواست‌های معترضان در مورد نادیده گرفتن حقوق فرهنگی، قومی یا مذهبی آنان پاسخ مثبت داده می‌شود. جنبش‌های مذکور نیز، حتی در شرایطی که به همه خواست‌های خود نمی‌رسند، به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز به طرح خواسته‌های خود ادامه می‌دهند و درگیری‌ها معمولاً به خشونت گسترده کشیده نمی‌شود؛ اما در کشورهای دارای نظام‌های اقتدارگرا مطالبه‌های فرهنگی، قومی یا مذهبی معمولاً با سرکوب شدید مقامات رسمی روبرو می‌شود و جنبش‌ها به سهولت به خشونت کشیده می‌شوند (برنل و رندال، ۱۳۸۷: ۱۲۵ - ۱۲۴).

مهم‌تر از همه آنکه گوناگونی فرهنگی در عصر ارتباطات امری گریزناپذیر است. امروز کمتر جامعه‌ای در جهان یافت می‌شود که بنا به شرایط تاریخی‌اش یا مهاجرت‌های اخیر که به آن صورت گرفته فرهنگی چندگانه نداشته باشد. در جوامع در حال توسعه، حتی آنهایی که کوچک‌اند و به لحاظ سنتی، فرهنگی یکدست‌تر داشته‌اند، فرایند نوسازی به تنهایی سبب پدید آمدن چندگانگی فرهنگی می‌شود. بخش‌هایی از جمعیت به‌سرعت در جریان فرایند نوسازی متحول می‌شوند و نوعی خرده فرهنگ مدرن در آنها شکل می‌گیرد و بخش‌هایی دیگر به دلایل گوناگون، فرهنگ سنتی را حفظ می‌کنند. در زمانه‌ای که مسافرت‌های برون‌مرزی به‌شدت رشد

کرده و رسانه‌های ارتباطی همه را در ارتباط با هم قرار داده طبیعی است که گزینه‌های پیش رو برای دادوستد فرهنگی مدام بیشتر و حفظ فرهنگ‌های ناب دشوارتر می‌شود.

پیشبرد سیاست‌های رسمی یکسان‌سازی فرهنگی و هویتی نیز در جهان امروز عملاً ناممکن شده است. در گذشته ملت‌سازی به معنای ایجاد یک اجتماع سیاسی بود که آحاد آن می‌بایست اصلی‌ترین تعلق یا وابستگی را به ملتی واحد و یک فرهنگ ملی یگانه داشته باشند. بر ساختن این هویت ملی فراگیر دیگر شاید ممکن نباشد. همان‌گونه که پارخ به موضوع می‌نگرد، ایده «فرهنگ ملی» به نظر نمی‌رسد دیگر معنای چندانی داشته باشد و پروژه یگانه‌سازی فرهنگی که جوامع پیشین و اغلب کشورهای مدرن به منظور ثبات و سهولت ارتباط میان بخش‌های گوناگون جامعه بر آن متکی بودند در عصر جهانی شدن و گسترش ارتباطات دیگر عملی نیست (8: 2000). لذا باید به فکر مدیریت درست جامعه‌ای بود که خواه ناخواه چندفرهنگی است و باید بهترین شیوه‌ها را برای تنظیم روابط میان بخش‌های فرهنگی گوناگون جامعه یافت.

پارخ خود رئوس یک نظریه چندفرهنگ‌گرا را ترسیم می‌کند که دربرگیرنده حساسیت‌های فرهنگی است و خواهان بازاندیشی در دولت مدرن می‌شود و ساختارها و شیوه‌های سیاسی نوینی را پیشنهاد می‌دهد که درخور جوامع چندفرهنگی معاصر باشد. به باور او، هویت ملی فراگیری که قرار است احساس یک اجتماع سیاسی متحد را در بین آحاد گوناگون جامعه‌ای به لحاظ فرهنگی متکثر ایجاد کند نباید عاملی برای آسیب زدن به فرهنگ‌های اجتماع‌های گوناگون درون کشور یا سرکوب آنها باشد. برای تحقق چنین هویت فراگیری، پارخ چند شرط می‌گذارد:

نخست، این هویت باید مبتنی بر آن نهادها، ارزش‌ها، شیوه‌های گفتار عمومی و غیره باشد که اعضای جامعه می‌توانند در آن به‌عنوان یک اجتماع

❖ سال سیزدهم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۹۱

شریک و سهیم باشند. بنابراین هویت مذکور باید بر حسب موضوعات سیاسی - نهادی و نه قومی - فرهنگی تعریف شود. دوم، از آنجا که هویت‌های گروه‌های قومی، مذهبی و فرهنگی در یک جامعه چندفرهنگی برای اعضایشان عزیز است و به آن دل بستگی دارند، هویت فراگیر ملی، باید آنان را محترم شمارد و داشتن هویت‌های چندگانه^۱ را مجاز بداند. هیچ دلیلی ندارد که فرد نتواند هم‌زمان کبکی و کانادایی باشد یا نتواند هم‌زمان اسکاتلندی و بریتانیایی باشد. سوم، هویت ملی یک اجتماع باید به گونه‌ای تعریف شود که همه شهروندان را دربرگیرد و اجازه دهد تا با هویت مذکور همانندسازی کنند. یک گروه اقلیت نمی‌تواند خود را عضوی از اجتماع سیاسی یا هویت ملی فراگیر بداند در شرایطی که بنا به تعریف از آن حذف شده است. مثلاً مالزیایی بودن نباید با مالایایی بودن یکی پنداشته شود، زیرا در آن صورت جمعیت قابل توجه چینی مالزی دیگر خود را عضوی از آن اجتماع سیاسی نخواهد یافت. دست آخر اینکه، تعریف هویت ملی نه تنها باید شامل همه شهروندان در بخش‌های گوناگون جامعه چندفرهنگی باشد بلکه باید آنان را به عنوان اعضای مشروع و با ارزش برابر با سایر اعضا بپذیرد. اعضای گروه اقلیت نباید احساس کنند که شهروند درجه دوم محسوب می‌شوند (2000: 231-233).

در نظریه پارخ به‌طور خلاصه سه مؤلفه اهمیت زیادی دارند:

- انسان‌ها در فرهنگ استقرار دارند. آنان در فرهنگ زاده می‌شوند و در محیطی که توسط فرهنگ ساخته شده پرورش می‌یابند و زندگی می‌کنند؛ زندگی و روابط اجتماعی خود را بر حسب نظام معنایی آن فرهنگ سازمان‌دهی می‌کنند و ارزش زیادی به هویت فرهنگی خود می‌دهند. این بدان معنا نیست که فرهنگ همه

جنبه‌های زندگی فرد را تعیین می‌کند یا فرد نمی‌تواند منتقد بخش‌هایی از فرهنگ خود یا کل آن باشد. اما هر فرد به هر حال تا حد زیادی دنیا را از دریچه فرهنگ خود می‌بیند، حال چه این فرهنگی باشد که به میراث برده و به‌طور غیرانتقادی پذیرفته است یا آن را با تحفظ و ملاحظاتی پذیرفته و در معرض تجدیدنظرهایی قرار داده یا در موارد نادرتر آگاهانه پذیرفته است.

فرهنگ‌های گوناگون، نظام‌های معنایی گوناگون و درک‌های متفاوتی درباره زندگی خوب دارند. هر فرهنگی، از آنجا که تنها تحقق طیف محدودی از توانایی‌های انسان و کلیت وجود را ممکن می‌سازد، به فرهنگ‌های دیگر نیاز دارد تا خود را بهتر بشناسد، افق‌های فکری و معنوی خود را گسترده‌تر کند، به تخیل خود میدان بیشتری دهد و در مقابل وسوسه مطلق کردن خود بایستد. بنابراین نیاز دارد که به فرهنگ‌های دیگر نیز احترام بگذارد و وجود آنها را مغتنم بداند. حداقل این است که دیگران نیز به فرهنگ خود می‌بالند و برای آن ارزش قائلند و هیچ فرهنگی نیست که چیزی برای ارائه کردن به بشریت نداشته باشد. لذا با توجه به محدودیت ذاتی هر فرهنگ، گفتگو میان فرهنگ‌ها برای همه طرفین سودمند است.

- در جهان امروز به جز برخی جوامع بسیار ابتدایی و دورافتاده هیچ جامعه‌ای را نمی‌یابیم که در آن گوناگونی فرهنگی وجود نداشته باشد. بخش مهمی از این گوناگونی به میراث خود جامعه مربوط می‌شود و الزاماً نتیجه جهانی شدن و ارتباطات گسترده امروزی نیست. البته به لحاظ تاریخی هم گوناگونی درونی یک فرهنگ به معنای نبود تفاهم و هماهنگی میان اجزاء فرهنگی درون آن نبوده است (Ibid:336-338).

بنابراین از دید پارخ هرگاه زندگی سیاسی را بر پایه سه نکته پیش گفته

سازمان‌دهی کردیم توانسته‌ایم یک جامعه و یک نظام سیاسی چندفرهنگ‌گرای موفق داشته باشیم. البته پایه‌گذاری چنین جامعه‌ای چند شرط نهادی دارد که مهم‌ترین آن وجود یک نظام مردم‌سالار و نهادهای مربوط به آن است (Ibid: 34).

گوناگونی فرهنگی از بسیاری جهات شبیه تنوع زیستی است. همان‌طور که انسان‌های فهیم و فکور در دنیای امروز نگران از دست رفتن تنوع زیستی‌اند و برای آن ارزش ذاتی قائل می‌شوند، گوناگونی فرهنگی را نیز باید دارای ارزش ماهوی دانست. دنیایی که در آن همه یک‌شکل شده‌اند و کارهای مشابه انجام می‌دهند واقعاً دنیای بی‌روح و کسل‌کننده‌ای خواهد بود. به گفتهٔ پارخ جایز نیست گوناگونی فرهنگی را تنها به عنوان حقیقتی زمخت که باید با بی‌میلی پذیرفت و تسهیل کرد در نظر گرفت، بلکه باید آن را دارای ارزشی مثبت دانست و نیازمند تقدیر و حمایت. البته این امر به معنای آن نیست که مردمی را که می‌خواهند نوآوری فرهنگی داشته باشند یا همگام با دنیای نو از فرهنگ‌های دیگر اقتباس کنند از این حق محروم کنیم. مردم باید در گزینش‌های فرهنگی و هویتی خویش از آزادی بهره‌مند باشند (Ibid: 14).

آمارتیا سن در دفاع از گوناگونی فرهنگی بحث مستدلی دارد. پیش از هر چیز، سن با دو گزارهٔ رایج مخالفت می‌ورزد: ۱. اینکه ما تنها به یک هویت واحد تعلق داریم و باقی هویت‌های ما اصولاً اهمیتی ندارند یا اصلاً هویت دیگری نداریم و ۲. اینکه مردم سراسر جهان بسیار شبیه هم هستند و تفاوت و تمایزی میان آنان نیست. سن در مقابل این دو گزاره دیدگاه خود را قرار می‌دهد: «ما به شیوه‌های بسیار گوناگون متمایز هستیم، [بنابراین] اختلاف‌های ما فقط در یک بعد نهفته نیست» (۱۳۸۸: ۷۶). به بیان دیگر، گزینه‌های هویتی زیادی در ما وجود دارد که می‌توانیم از

میان آنها انتخاب کنیم و بنا به مصلحت خود تصمیم بگیریم از میان هویت‌های متعدد و متفاوت ما کدام در یک مقطع زمانی برای ما مهم‌تر است (همان: ۵۵-۵۴) یا آن‌گونه که می‌خواهیم هویت خود را تلفیق و تألیف کنیم. بنابراین، با اتکای به اصل آزادی است که سین به موضوع هویت نگاه می‌کند. هر عاملی که آزادی ما را در انتخاب هویتمان خدشه‌دار کند پذیرفتنی نیست و برعکس هر عاملی که به ما در انتخاب‌های هویتی خود آزادی بیشتری بخشد ستودنی است. البته سین علاوه بر «آزادی‌گزینش» بر نقش «برهان» نیز در انتخاب هویت‌هایمان تأکید دارد. بر پایه برهان درست است که دچار این وسوسه نمی‌شویم که از میان هویت‌های گوناگونی که داریم تنها یک هویت را برجسته کنیم و آن «هویت تکواری» را ابزاری برای ابراز تنفر و دشمنی با دیگران متفاوت بسازیم یا در دام تبلیغاتی بیفتیم که سعی دارد ما را در آن مسیر بیندازد.

رسن، همان‌طور که در سطور پیش نیز بحث شد، به شدت از قدرت ویرانگر و خشونت‌آفرین گفتمان‌های هویتی که هویت‌های تکواری برمی‌سازند بیمناک است و نسبت به آنها هشدار می‌دهد. هویت‌های تکواری، حتی اگر با نیت خوب ساخته شده باشند، بدون کنترل‌های اخلاقی و عقلانی، به سهولت به ابزاری برای خشونت‌ورزی تبدیل می‌شوند. بنابراین، یکی از دلایل محکمی که در دفاع از گوناگونی فرهنگی و مدارا و احترام میان فرهنگ‌ها می‌توان ارائه داد جلوگیری از تنفر و خشونت است که می‌تواند از رهگذر خاص‌گرایی‌های فرهنگی عارض شود.

در ادامه بحثی که در دفاع از گوناگونی فرهنگی ارائه شد جمع‌بندی می‌شود:

۱. گوناگونی فرهنگی واقعیتی است که در دنیای حاضر در بیشتر کشورها

وجود دارد و امری نیست که قابل‌انکار یا قابل‌تغییر باشد.

۲. تلاش برای ایجاد یک فرهنگ ملی یگانه در قالب ملت‌سازی یا یک فرهنگ آرمانی بر پایه الگوهای خاص گرایانه، با توجه به گستردگی ارتباطات در سطح جهان و پیامدهایی که می‌تواند به صورت ایجاد هویت‌های مقاومت داشته باشد، بیهوده و غیرعملی است.
۳. همه فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها از حق زیستن و بقا برخوردارند و نمی‌توان این حق را از مردمی که دلبستگی به فرهنگ خود دارند و بخشی از هویت جمعی خود را از آن می‌گیرند سلب کرد.
۴. مردم حق دارند که آزادانه فرهنگ خود را حفظ کنند، در آن اصلاحاتی به عمل آورند، آن را دگرگون سازند یا با عناصری از فرهنگ‌های دیگر که اقتباس کرده‌اند درآمیزند یا در مقابل تلاش‌هایی که برای نابودی یا جذب فرهنگشان در فرهنگ بزرگ‌تری می‌شود مقاومت کنند.
۵. سیاست‌های فرهنگی یگانه‌باور و تلاش برای بساختن فرهنگ‌های یگانه همواره این خطر را دارد که به شکاف‌های اجتماعی دامن زند و نفرت و خشونت میان‌قومی و میان‌مذهبی پدید آورد.
۶. و بالاخره اینکه گوناگونی فرهنگی قابل قیاس با تنوع زیستی است و از ارزش ماهوی برخوردار است.

نتیجه‌گیری

فلات ایران از دیرباز موطن اقوام و گروه‌های فرهنگی گوناگونی است و با وجود برخورداری از زمینه‌های مشترک فرهنگی و سیادت یک گویش مشترک به‌مثابه زبان فرهنگ والا^۱ که همواره در ادبیات و در زبان اداری حضور داشته،

1. High Culture

گوناگونی فرهنگی این سرزمین همچنان حفظ شده است. گوناگونی فرهنگی را می‌توان در تفاوت‌های گویشی، آداب و رسوم، پوشش‌های ویژه، موسیقی، صنایع دستی و حتی آشپزی مناطق گوناگون کشور دید. در ایران معاصر به‌طور ویژه دو گفتمان سیاسی کوشیده‌اند تا فرهنگی یکدست و یگانه را با توجه به طرح‌های سیاسی خاص خود پدید آورند. نخست گفتمان ملت‌باوری بوده است که از اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت و آرمان بناساختن یک فرهنگ ملی یگانه که بر پایه آن بتوان ملتی واحد را پدید آورد به پیش نهاد. سیاست‌های فرهنگی برآمده از آرمان مذکور از آغاز سلسله پهلوی با پشتوانه اقتدار دولتی به مرحله اجرا درآمد. فرهنگ ملی‌ای که از سوی ناسیونالیسم اقتدارگرا ترویج می‌شد تعلق‌های هویتی گوناگون مردم این سرزمین را نادیده می‌گرفت و می‌کوشید هویتی تک‌واره را با کنار هم چیدن عناصری از پیشینه تاریخی و اسطوره‌ای برای ایرانیان بسازد. عناصر اصلی این هویت تک‌واره زبان فارسی، نژاد آریایی و نظام شاهنشاهی بود. در این میان ارکان دیگری از هویت مردم ساکن این سرزمین مثل هویت مذهبی، قومی و زبانی آنان نادیده گرفته می‌شد یا به موضوعی حاشیه‌ای در حد فولکلور فروکاسته می‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی و به‌رغم میثاق ملی به رسمیت شناخته‌شده توسط سران انقلاب و نمایندگان بخش‌های گوناگون جامعه ایران که در اسنادی همچون قانون اساسی بازتاب یافته است، برخی سیاست‌های فرهنگی که بر برداشتی خاص از اسلامی کردن فرهنگ جامعه استوار است در راستای برساختن گونه‌ای دیگر از هویت تک‌واره در قالب الگوی آرمانی اسلام شیعه بوده است. به عوض آنکه نظام مترقی برآمده از اراده انقلابی ملت در مسیر تألیفی مطلوب از عناصر هویتی گوناگون ملت قرار گیرد و یک هویت ملی فراگیر ترویج شود که برای تمامی

بخش‌های جامعه و گروه‌های هویتی قابل قبول باشد، برخی گرایش‌ها در سطوح تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری فرهنگی بر پدیدآمدن یک هویت تک‌واره که هم‌زمان در تنش با هویت‌های ایرانی، قومی، زبانی و مدرن بخش‌های قابل‌توجهی از جمعیت کشور است اصرار داشته‌اند. به عبارت دیگر، به جای تلفیق و تألیف عناصری از هویت‌های چندگانه ما که اسباب غنای فرهنگی و صلح و مدارا در میان بخش‌های گوناگون جامعه ایران و در انطباق با قانون اساسی کشور باشد، رویکرد مبتنی بر یگانه‌سازی فرهنگ و ستیز با عناصر ناخواسته - اعم از ملی، مدرن و قومی - به گسترش شکاف‌های فرهنگی و رشد انواع هویت‌های مقاومت میدان داده است. این در حالی است که در تاریخ گذشته این سرزمین و نیز در سنت تمدن اسلامی همواره نمونه‌های درخشانی از جوامع مبتنی بر تکثر و تنوع فرهنگی وجود داشته است که در میان جوامع عصر خود سرآمد بوده‌اند. کسانی که بر ایجاد این هویت تک‌واره اصرار می‌ورزند اغلب توجه ندارند که می‌توان هم‌زمان یک ایرانی و یک مسلمان شیعه یا سنی بود؛ هم یک کرد یا ترکمن بود و هم یک ایرانی؛ ترکی آذری را زبان مادری خود دانست و هم‌زمان به ایرانی بودن و مسلمان بودن خود بالید؛ هم ارزش‌های دینی را به‌طور کامل حفظ کرد و هم امروزی بود و توانایی تعامل با دنیای مدرن را داشت.

نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی، با توجه به اصولی که در قانون اساسی کشور درج شده و با اتکا به بینش دینی و سیاسی رهبران بنیان‌گذارش، شرایط ساختاری و فکری لازم را برای درپیش گرفتن سیاستی فرهنگی که با واقعیت‌های جهان حاضر و جامعه چندفرهنگی ایران سازگار باشد به‌خوبی داراست. به عبارت دیگر، همسو با توصیه‌های پارخ، می‌توان مشوق و تسهیل‌گر شکل‌گیری آن هویت ملی فراگیری بود که

❖ سال سیزدهم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۹۱

احساس یک اجتماع سیاسی متحد را در بین اعضای جامعه چندگانه فرهنگی ایران ایجاد کند بدون آنکه به خرده فرهنگ‌های اجتماع‌های گوناگون درون کشور آسیبی برسد. مواد و مصالح لازم برای این هویت فراگیر را می‌توان از سنت‌های دینی و فرهنگی غنی ایران به‌عنوان کشوری باستانی، از آیین‌های مردمان گوناگون ساکن در آن و از عناصر فرهنگی مترقی جهان امروز برگرفت و در تلفیق و تالیفی شایسته یک نظام اخلاقی و مردم‌سالار ترویج کرد.

منابع و مأخذ

- برنل، پیتر و ویکی رندال، (۱۳۸۷). *مسائل جهان سوم: سیاست در جهان در حال توسعه*. ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، تهران: قومس.
- سن، آمارتیا، (۱۳۸۸). *هویت و خشونت: توهم تقدیر*. ترجمه فریدون مجلسی، تهران: آشتیان.
- کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۵). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (جلد ۲، قدرت هویت)*، ترجمه احد علیقلیان، افشین خاکباز و حسن چاوشیان، چاپ پنجم، تهران: طرح نو.
- گل محمدی، احمد، (۱۳۸۱). *جهانی شدن، فرهنگ، هویت*، تهران: نی.
- گودیکانست، ویلیام بی، (۱۳۸۳). *پیوند تفاوت‌ها: راهنمای ارتباط کارآمد بین گروه‌های*. ترجمه علی کریمی‌مله و مسعود هاشمی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

- Béji, Hélé (2004) "What Future for Cultural Pluralism?" in Jérôme Bindé (ed.) *The Future of Values: 21st Century Talks*. Paris: Unesco Publishing.
- Kymlicka, Will (1995). *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Parekh, Bhikhu (2000). *Rethinking Multiculturalism: Cultural Diversity and Political Theory*. London: Macmillan.
- Portella, Eduardo (2004). "Culture in the Twenty-First Century: Cloning or Hybridization?" in Jérôme Bindé (ed.) *The Future of Values: 21st Century Talks*. Paris: Unesco Publishing.
- Touraine, Alain (2004). "The Case for a Cultural Contract," in Jérôme Bindé (ed.) *The Future of Values: 21st Century Talks*. Paris: Unesco Publishing.
- Unesco (2009). *Unesco World Report: Investing in Cultural Diversity and Intercultural Dialogue*. Paris: Unesco Publishing.